

اشاره

علامه محدث ابوالیسر جمال الدین عبدالعزیز بن محمد صدیق حسنی غماری مغربی طنجه‌ای، محدث بزرگ اهل سنت، در ماه جمادی الاولی سال ۱۳۳۸ قمری در شهر طنجه در دیار مغرب دیده به جهان گشود. دروس مقدماتی را در مغرب آموخت و در سال ۱۳۵۵ برای ادامه تعلّم به قاهره رفت. در این میان به علم الحدیث علاقه و اهتمام ویژه یافت و بیشتر تلاش علمی خود را در باب آن سامان داد. پس از بازگشت به طنجه در آنجا نیز به تحقیق در این مورد ادامه داد تا اینکه در ۱۵ ماه رجب ۱۴۱۸ قمری درگذشت و در همان دیار دفن شد.

وی پیرامون محبت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، بحث‌ها و مناظرات جدی با نواصب داشت.

از جمله پاسخ به کلام ابوبکر بن العربی مالکی اندلسی معافری که در کتاب خود، عارضة الاحوذی (شرح سنن ترمذی)، احادیث فضائل را مورد انکار، تأویل، تضعیف و تخفیف قرار داده است.

پاسخ غماری در کتاب السوانح (مجموعه یادداشت‌ها) آمده است. این کتاب ضخیم در ۵۷۹ صفحه، نکاتی فراوان در باب تفسیر، حدیث، تاریخ و موضوعات دیگر در بردارد که در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۹۴ به پایان رسیده است.

غماری در کتاب دیگر خود، الاختیارات، در باب برتری علی علیه السلام بر دیگر صحابه سخن گفته است، نکته‌ای که در مقدمه کتاب دیگر خود، الافادة بطرق حدیث النظرالی علی عبادة، مندرج در شماره سوم مجله علوم الحدیث، به تفصیل درباره آن سخن می‌گوید.

گفتاری که ترجمه آن را می‌خوانید، تحت عنوان مسائل حول الفضائل در مجله علوم الحدیث، ش ۸، سال ۱۴۲۱، ص ۱۹۹-۲۱۲، به کوشش سید حسن حسینی آل مجدد که از او اجازه روایت داشته و اصل نسخه‌های یاد شده را در اختیار دارد، چاپ شده بود که به مناسبت خجسته ایام غدیر، ترجمه آن تقدیم می‌شود.

نکته ۱

حدیث «من کنت مولاة فعلی مولاة» حدیثی است که مانند آن در فضیلت هیچ‌کدام از صحابه وارد نشده است و به روشنی حکم می‌کند که هر کس پیامبر ﷺ ولی او باشد، علی نیز ولی اوست.

نتیجه این‌که علی علیه السلام ولی هر مرد و زن مؤمن و دشمن هر مرد و زن منافق است. قبول این مطلب بر ناصبی‌ها دشوار آمده، به جهت دشمنی‌ای که با علی علیه السلام دارند. خداوند، روی آن‌ها را زشت بدارد! این سخن را مانند خاری در گلوئی خود دیده‌اند، لذا کوشیده‌اند دروغش شمارند، ضعیف پندارند و ثابت ندانند.

دشمنی آن‌ها با علی علیه السلام، آن‌ها را نسبت به صحت حدیث، نایبنا ساخته، بلکه حتی تواتر آن را انکار کرده‌اند، چنانکه خواهید دید. در این جهت، حتی حافظان آن‌ها - به ویژه اندلسی‌ها - نیز تلاش کرده‌اند.

من بر گروهی از حافظان حدیث که ناصبی بوده‌اند، وقوف یافتم که منکر این حدیث بودند. از جمله ابوبکر بن عربی معافری که در عارضة الاحوذی شرح سنن الترمذی، ابتدا سخن ترمذی را ذیل این حدیث آورده که گوید: «حسن و صحیح است»^۱ آنگاه می‌افزاید: این حدیث، ضعیف و مورد طعن است. ابو عیسی (ترمذی) آن را حسن دانسته، ولی صحیح این است که پیامبر روز غدیر خم فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین، اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به. فحث علی

۱. ابن عربی اندلسی، ابوبکر، عارضة الاحوذی، ۱۶۵/۱۳.

کتاب الله، ثم قال: اذکرکم الله فی اهل بیتی، ثلاثاً^۱.

در پاسخ معافری گوییم: به راستی آن که مورد طعن است، معافری است که چنین سخن ناروایی گفته است. این حدیث متواتر است و به درجه قطعیت رسیده که پیامبر روز غدیر خم چنین فرموده است. امام محمد بن جریر طبری طرق آن را در یک مجلد بزرگ جمع کرده است.

ما در اینجا فقط نام راویان حدیث را به نقل از حافظ سیوطی در کتاب الازهار المتناثرة فی الاحادیث المتواترة می آوریم:

زید بن ارقم، علی بن ابی طالب، ابویوب انصاری، عمر، ذی مرّ، ابوهریره، طلحه، عماره^۲، ابن عباس، بریده، ابن عمر، مالک بن حویرث، حُبشی بن جنادة، جریر، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید، انس، جندع انصاری.

نیز دوازده تن از یاران پیامبر که از حضرتش شنیده اند، از جمله: قیس بن ثابت، حبیب بن بُدیل بن ورقاء.

و سیزده تن دیگر که در روایتی آمده، از جمله: یزید (زید) بن شراحیل انصاری^۳.

کثانی در نظم المتواتر، بر این فهرست سیوطی افزوده است: براء بن عازب، ابوالطفیل، حُذیفه بن أُسید غفاری و جابر^۴.

کسی که چنین حدیثی را مورد طعن بداند، جاهل، کوتاه نظر، اندک خرد و تنگ دید است؛ زیرا عالمان حافظ حدیث، درباره موضوع هایی حکم به تواتر کرده اند و ثبوت مسائلی را قطعی می دانند که شمار راویان آن ها کمتر از آن است.

۱. همان، ۱۷۳.

۲. در دو کتاب نظم المتناثر و اتحاف ذوی الفضائل المشتهرة چنین است. ولی در کتاب الازهار المتناثرة، نام او «عمار» آمده است.

۳. سیوطی، جلال الدین، الازهار المتناثرة، ۷۶.

۴. ادیسی کثانی، محمد بن جعفر، نظم المتناثر، ۱۲۴؛ حسنی غماری، محمد بن صدیق، اتحاف ذوی الفضائل المشتهرة، ۱۶۹.

مثلاً ابن حزم، بارها در کتاب *المحلی* دربارهٔ احادیثی حکم به تواتر کرده که راویان آن پنج یا شش نفرند. باوجود این، حدیث غدیر را استوار ندانسته و ضعیف می‌پندارد، چنان‌که در *رساله المفاضلة بین الصحابة* گفته است.

کسانی که در باب این حدیث، حکم به ضعف و عدم ثبوت کرده‌اند، بدین جهت است که شمشیری بُرنده برگردن نواصب است و تیری است که به قلب هر فرد روی‌گردان از ولایت و محبت امام علیه السلام اصابت می‌کند.

در اینجا نَصّ با هوای نفس تعارض دارد. اما بازگشت از هوای نفس، به تقوای ژرف نیاز دارد. از این رو، می‌کوشند که نَصّ را باطل بدانند و ثبوت آن را منکر شوند، گرچه نمی‌توانند و با این کار، فقط بیشتر به مهلکه می‌افتند.^۱

اینک به معافری می‌گویم که برایم روشن کند چه کسی حدیث را تضعیف کرده و با کدام مبانی علمی، آن را منکر می‌شود؟ البته او در موارد متعدّد، از ابن حزم تبعیت می‌کند، نه در باب نظرات صحیح او، بلکه فقط در مورد کلمات غلط و نادرست او. در اینجا نیز به نظر من، فقط برای تقلید ابن حزم چنین گفته است، بدون این‌که دلیل محکم و برهان استوار داشته باشد. همان مقدار از راویان که برای این حدیث برشمردیم، خطای آن‌گونه ابطال‌ها را کفایت می‌کند و بهترین دلیل برای تواتر آن است.

این مجمل کلام است و اگر او دلیلی بر کلام خود دارد و آن را برایمان بازگوید، ما نیز کلام را تفصیل داده و وارد جزئیات می‌شویم.

نکته ۲

ابن عربی فقیه، وقتی به حدیثی در فضائل خاندان رسول می‌رسد، رشته سخن‌گویی استوار را از کف می‌نهد و کلمات خنده‌آوری در انکار و تضعیف آن‌ها می‌گوید

۱. کلام مؤلف، یادآور این آیه قرآن است که در آن خداوند خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقْنَا بِكُمْ فَفَرِقًا تَقْتُلُونَ﴾. (بقره/ ۸۷) مترجم.

و آنگاه که بهانه‌ای برای طعن و ردّ نمی‌یابد، سکوت کرده و از ذکر و شرح مناقب و بیان فضائل و صحت آن‌ها روی می‌گرداند و به نقل متن حدیث اکتفا می‌کند. وی در عارضة الاحوذی در بیان مناقب علی علیه السلام به همین گونه عمل می‌کند، یعنی وقتی بهانه‌ای برای انکار و تضعیف نمی‌یابد، بحث به سکوت می‌گذرد و تنها زمانی سخن می‌گوید که بر اساس اندیشه نارسا، به تضعیف آن‌ها می‌پردازد.

به عنوان نمونه ترمذی، حدیث حُبشی بن جنادة را می‌آورد که پیامبر فرمود: «عَلِيٌّ مَيِّ وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا وَ عَلِيٌّ»^۱. معافری ذیل آن می‌گوید:

علمای ما در توضیح این حدیث گفته‌اند: شیوه عرب، از گذشته چنین استمرار یافته که وقتی یکی از آن‌ها پیمانی می‌بندد، کسی جز خودش یا یکی از نزدیکانش نمی‌تواند آن را فسخ کند. پیامبر پس از ارسال ابوبکر، به این نکته متذکر شد. لذا علی را فرستاد تا عرب بهانه‌ای برای تمسک نداشته و بگویند با ما پیمانی بسته و نمی‌تواند فسخ کند مگر خودش. خداوند بر اساس مصلحتی که مقرر داشت و حکمتی که در شریعت امضا کرد، به پیامبر، اذن داد که بدین ترتیب عمل کند.^۲

در این مورد می‌گوییم:

۱. بنگرید که چگونه کار این حدیث بر او دشوار آمده، حدیثی که مرتبه بلند علی علیه السلام را نشان می‌دهد و جایگاه رفیع او نسبت به پیامبر را می‌نمایاند؛ اما معافری، آن را ردّ می‌کند، به گونه‌ای که نشان می‌دهد او جاهل است یا خود را به این جهالت می‌زند. به پندار وی، ارسال علی علیه السلام برای تبلیغ سوره براءت از جانب پیامبر، فقط به دلیل عادت دیرینه عرب در این مورد بوده است.

۱. رک: فیروزآبادی، مرتضی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ۱/۳۸۷.

۲. ابن العربی مالکی، ابوبکر، همان، ۱۳/۱۶۹.

این پندار، به یقین باطل است. اندیشه و گمان و محاسبه، ما را به احوال پیامبر دلالت نمی‌کند. بلکه این امر، توقیفی است و هر کس به پندار در این مورد سخن گوید، مصداق کلام پیامبر است که فرمود: «من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار»^۱.

۲. پیامبر، دینی آورد که شیوه‌های عرب را در تمام شئون - به ویژه در مورد پیمان‌ها - ابطال کند. پس چگونه روش زشت آن‌ها را تبعیت کند، آن هم در مورد هشدار بزرگ خداوند که برائت از آن‌ها و تمام امور آن‌ها است؟!

آیا به نظر معافری، اگر پیامبر، علی را که خویشاوندش بود، برای ابلاغ این برائت نمی‌فرستاد؟ آیا روا بود که دست از آن‌ها بدارد، به بهانه این شیوه عرب که پیمان را نمی‌تواند فسخ کند مگر خودش یا یکی از نزدیکانش؟! بدین روی، آن‌ها را معذور بدارد و امر خدای تعالی را رها کند، به بهانه عادت عرب؟! این‌گونه سخن گفتن، عین جهالت است و بی‌تردید، افترا بستن بر خدا و رسولش بر مبنای ضلالت و کفر.

۳. ابوبکر - رضی الله عنه - نیز از خویشاوندان پیامبر بود، زیرا نسب آن‌ها در مَرَّة بن کعب به هم می‌رسد. عرب در بررسی خویشاوندی، در چنین مواردی به همین‌گونه از خویشاوندی اکتفا می‌کردند. پس اگر مراد به ارسال علی رضی الله عنه قرابت و پیوند خویشاوندی بود، ارسال ابوبکر رضی الله عنه به سوره برائت کافی بود؛ و این امر، در میان عرب شناخته شده و مشهور بود تا آنجا که آنان در برخی موارد، به کمترین درجه خویشاوندی، جنگ می‌کردند.

در این مورد، کلام خدیجه - رضی الله تعالی عنها - به ورقه بن نوفل کافی است که - وقتی نزد او آمد تا احوال پیامبر را به او گزارش بدهد - گفت: پسر عم! درباره برادرزاده‌ات بشنو. ورقه گفت: برادرزاده، چه خبری داری؟

۱. در مورد این حدیث متواتر رک: سیوطی، جلال الدین، همان، ۳۰ و ۳۱؛ حسنی غماری، محمد بن صدیق، همان، ۹۲ - ۹۴.

این خبر در صحیح بخاری آمده است.^۱

بدیهی است که پیامبر، برادرزادهٔ ورقه نبود. پیامبر، فرزند عبدالله بن عبدالمطلب بود که نسب عبدالله و ورقه در قصی بن کلاب به هم می‌رسید. به این دلیل، ورقه، عبدالله را مانند برادر خود می‌داشت.

خلاصه این‌که طبق مبنای خویشاوندی محض، ارسال ابوبکر از سوی پیامبر، برای اتمام حجت بر عرب در فسخ پیمان کافی بود، زیرا آنان ابوبکر را خویشاوند پیامبر می‌دانستند. ولی پیامبر، او را نفرستاد، بلکه به جای او، علی علیه السلام را فرستاد؛ و این ویژگی آن جناب را می‌رساند و منقبتی خاص و فضیلتی ویژه را نشان می‌دهد که به سبب آن، از دیگر صحابه ممتاز شده است؛ چه معافری و دیگر نواصب پسندند یا نه!

۴. پیامبر فرمود: «علی مَنی و انا من علی و لایؤدی عَنی الا انا و علی».

اگر مراد از تعیین علی، خویشاوندی او بود، معنی نداشت که پیام‌رسانی منحصر به علی علیه السلام باشد. مثلاً می‌فرمود: «لا یؤدی عَنی الا احد قرابتی». اختصاص دادن علی علیه السلام به ابلاغ این پیام، ویژگی و جایگاه خاص او نسبت به پیامبر را نشان می‌دهد، همان جایگاهی که در کلام نبوی آمده است: «انت مَنی بمنزلة هارون من موسی».

این حدیث می‌رساند که ارسال علی به سوی مشرکان از سوی پیامبر برای ابلاغ سورهٔ براءت، چه مراد و سببی داشت و چرا او را برگزیدند دیگر صحابه را؛ زیرا در این کار، تبلیغ و اندازی از جانب خدای عزوجل بود و این، فقط کار پیامبر است یا کسی که در زمان غیبت آن حضرت، جانشین او باشد، همان‌گونه که جایگاه هارون نسبت به موسی بود که در زمان غیبت حضرت موسی، جانشین او در میان قومش بود و خدای تعالی از این مطلب خبر می‌دهد.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۳/۱ و ۴.

نکته ۳

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي»^۱.
معافری نمی خواهد عمومیت این حدیث را بپذیرد. لذا می نویسد:

مراد پیامبر این بود که در سفر به خارج از مدینه، علی جانشین او در شهر باشد، چنانکه هارون جانشین موسی بود در سفر به کوه طور. پیامبر این سخن را به علی گفت تا انس خود به او و بیان فضیلتش را برساند تا آنجا که منافقان گفتند: «اورا در شهر و انهاد، چون دیدنش را خوش نداشت».
گویند: هارون، برترین فرد پس از موسی بود، پس علی برترین فرد پس از پیامبر است.

گوییم: هارون، برترین بود به دلیل این که پیامبر بود. اما علی پیامبر نیست.
گویند: پس باید بعد از پیامبر، جانشین او باشد.
گوییم: هارون در زمان حیات موسی از دنیا رفت؛ و جانشین موسی، یوشع بن نون بود. پس مراد از استخلاف، همان است که گفتیم.
گویند: پیامبر فرموده است: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من و آله تا آخر حدیث».

گوییم: این حدیث ضعیف و مورد طعن است.^۲

بنگرید که معافری چگونه این حدیث شریف را به معنایی برمی گرداند که آن را کاملاً بی فایده می سازد. او به خاطر خشم خود نسبت به این مناقب، نصوصی را از یاد می برد که کلام او را رد کرده و مبنای آن را باطل می دارد. او می گوید که کلام پیامبر «انت منی بمنزلة هارون من موسى»، بدان معنی است که علی جانشین پیامبر در مدینه است. اما وقتی می فهمیم که پیامبر، ابن امّ مکتوم رده بار در مدینه به جای خود گماشت - به اتفاق اهل علم - در حالی که علی را فقط یک بار به عنوان خلیفه خود شناساند، بهتر آن بود که کلام

۱. رک: فیروزآبادی، سید مرتضی، همان، ۳۴۷/۱ - ۳۶۴.

۲. ابن عربی اندلسی، ابوبکر، همان، ۱۷۲/۱۳ و ۱۷۳.

«انت منی بمنزلة هارون من موسى» (براین مبنا) خطاب به ابن امّ مکتوم - رضی الله تعالی عنه - باشد، نه علی علیه السلام؛ با این که همه می دانند که پیامبر هرگز چنین مطلبی به ابن ام مکتوم نفرمود. این مطلب، می رساند که تأویل ابن عربی معافی از این حدیث، باطل و بی معنا است. دقت شود.

این، تعلیق ابن عربی معافی بر احادیث مناقب علی علیه السلام است. او به این روش کینه توزانه، در مورد بعضی از احادیث سخن گفته و آن ها را شرح کرده است. همزمان، در مورد بسیاری از احادیث فضائل علی بن ابی طالب سخن نگفته و آن ها را مسکوت گذاشته است، برخلاف احادیث مناقب عثمان که در مورد غالب آن ها سخن گفته و مزایا و مناقبی که در آن آمده، شرح کرده است.

نکته ۱۴

علی علیه السلام برترین فرد صحابه است. ترتیبی که در مورد خلافت روی داد، به معنی برتری فرد سابق بر لاحق نیست، زیرا ترتیب زمانی بر هیچ فضیلتی دلالت نمی کند، مگر به دلیل، بلکه گاهی فرد بعدی از فرد قبلی برتر است.

پیامبر ما صلی الله علیه و آله، آخرین پیامبر، از نظر ترتیب زمانی است، با این که به اجماع مسلمانان، برترین پیامبر و سرور پیامبران است.

احادیث وارد در برتری علی علیه السلام به شیوه نصّ است که از حدّ حصر درآمده و قابل شمارش نیست.

اشعریه، ترتیب زمانی را دلیل برتری دانسته اند. آنان، نغمه دیگری بر این ساز افزوده اند و عقیده به این مطلب غلط را ضروری دین دانسته اند که مخالف آن، از نظر عقیده، نقصی عمده دارد. با آن که این مطلب، مطلقاً ربطی به عقیده ندارد.

۱. مؤلف، در این مورد، در مقدمه کتاب دیگر خود، *إلفادة بطرق الحديث النظرالى علي عبادته*، به تفصیل سخن گفته است. این کتاب، بطور کامل در شماره سوم مجله علوم الحدیث چاپ

شده است. رک: همان مجله، ۲۴۸ - ۲۶۱

بیشتر صحابه پیشین و تابعین، برخلاف این امر بودند که اشعری‌ها آن را از ضروریات عقاید اهل سنت قرار داده‌اند.

بر اساس این رأی ناروا، امروز جمع زیادی در کشورهای اسلامی که به برتری علی علیه السلام عقیده دارند، اهل بدعت و گمراهی و خارج از روش اهل سنت به شمار می‌آیند. در نظر آنان، اهل سنت فقط اشعری‌ها هستند، زیرا به این عقیده باور دارند. آنان این عقیده را از اجداد خود گرفته‌اند، بدون تحلیل و نقد و جست‌وجوی دلیل؛ به گونه‌ای که هر کس خلاف آن معتقد شد، گمراهش بدانند و دور از حق و صواب پندارند.

اما در حقیقت، آنان‌اند که از راه درست دور افتاده‌اند و کلام بی‌دلیل را پیروی می‌کنند.

شگفتا که آنان، تقلید در باب عقاید را حرام می‌دانند، پس چگونه در اینجا تقلید کسانی می‌کنند که این عقیده ناصبی ساخته را در میان مردم می‌پراکنند، با این مدعا که عقیده اهل سنت است؟!

فهرست منابع

ابن عربی اندلسی، ابوبکر، عارضة الاحوذی شرح صحیح الترمذی، بیروت، مکتبه المعارف، بی تا

ادریسی کتانی، محمد بن جعفر، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، فاس، ۱۳۲۸

بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحیح، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دار الجیل (افست)، بی تا

حسنی غماری، سید عبدالعزیز محمد بن صدیق، اتحاف ذوی الفضائل المشتهرة بما وقع من الزیادات فی نظم المتناثر علی الازهار المتناثرة، تحقیق: کمال الحوت، بیروت، ۱۴۱۶

سیوطی، جلال الدین، الازهار المتناثرة فی الاخبار المتواترة، چاپ شده همراه با کتاب پیشین. فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۲